

بررسی انتقادی رویکرد ابن تیمیه در تفسیر آیات متشابه با رجوع به آرای علامه طباطبایی

علی اله بداشتی *

کبری خان آبادی **

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۲۱]

چکیده

این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی، ابتدا به تعریف، تنقیح و مقایسه روش تفسیری ابن تیمیه و علامه طباطبایی می‌پردازد و با معرفی شیوه تفسیری ابن دو، در گام بعدی به تحلیل پیامد هر دو روش تفسیری بر یکی از مهم‌ترین موضوعات قرآنی-یعنی تمایز آیات محکم و متشابه و تفسیر هر یک از این دو در نگاه آنان-توجه دارد. ارزیابی این نگرش‌ها واپسین گام این مقاله است که طی آن دو روش تفسیری-که یکی مبتنی بر شیوه مآثور و دیگری مبتنی بر شیوه معقول است-مقایسه خواهد شد. به نظر می‌رسد روش تفسیری مآثور ابن تیمیه راه معقول و مطمئنی را برای تفسیر آیات متشابه قرآن در اختیار ندارد. در مقابل، موضوعیت ممتاز عقل در روش تفسیری علامه طباطبایی، آیات محکم و متشابه را به شکلی روشمند از یکدیگر متمایز می‌کند و در تفسیر هر دو گروه از آیات، جانب ادب شرعی و کاوش عقلی را به موازات یکدیگر پاس می‌دارد.

کلیدواژه‌ها: روش‌شناسی تفسیر، عقلانیت دینی، محکم و متشابه قرآنی.

* استاد گروه فلسفه و کلام دانشگاه قم. alibedashti@gmail.com

** دانشجوی دکتری کلام اسلامی دانشگاه قم (نویسنده مسئول). K.Khanabadi@stu.qom.ac.ir

مقدمه

با نظر به تاریخ اندیشه اسلامی، ابن تیمیه و علامه طباطبایی در دو قطب مخالف در روش و محتوای اندیشه جای می‌گیرند. از سویی ابن تیمیه فرار دارد که با دعوی خلوص اندیشه اسلامی از عناصر یونانی و ایرانی (یا به عبارت دیگر با ادعای دورکردن تفکر ناب اسلامی از فلسفه و عرفان) به تفسیر اعتقادات دینی و تنقیح معیار زندگی ایمانی پرداخته است؛ اما از سوی دیگر علامه طباطبایی با برجسته‌کردن عقل در محتوای تعالیم دینی خود، بر تفسیر عقلانی از دین تأکید کرده و ایمان را به پشتوانه مستحکم عقلانیت مستند ساخته است. به سبب اهمیت این دو متفکر در تاریخ اندیشه اسلامی و قراردادن آنان در دو قطب مخالف از ساحت اندیشه، این مقاله به توصیف و تحلیل نگرش آنان در باب موضوعات زیر پرداخته است:

الف) این دو متفکر چه روشی را برای تفسیر قرآن در پیش گرفته‌اند و تا چه اندازه به تبعات روش تفسیری خود توجه داشته‌اند؟

ب) پیامد روش تفسیری آنان در مهم‌ترین مناقشه تفسیری قرآن کریم، یعنی در تمایز میان آیات محکم و متشابه، چیست؟

در حقیقت پس از تنقیح روش تفسیری دو متفکر، نتایج این دو روش تفسیری در مهم‌ترین بحث در تفسیر قرآن که همان بحث از تمایز محکم و متشابه، در جهت فهم خطابات اصلی قرآن است، تعقیب خواهد شد. بدین طریق در مقاله پیش رو دو روش تفسیری و محتوای مولود این دو روش بررسی می‌شود.

ذکر این نکته ضروری است که مطابق آثار باقی‌مانده از این دو متفکر، رویکرد آنان در دو قطب متضاد قرار دارد؛ چراکه علامه طباطبایی به‌عنوان متفکری عقل‌گرا و یک شیعه معتدل شناخته می‌شود - در برابر شیعیان غالی، اخباری یا نمایندگان افراطی تشیع که در وضعیت فعلی خود ضمن جدادانستن دین از سیاست، به تشدید اختلاف مذهبی اشتغال دارند؛ اما ابن تیمیه نیای اصلی جریان سلفی و شخصیتی مشهور به لعن و جنجال و جمود معرفی شده است؛ بنابراین به سبب تضاد این دو شخصیت می‌توان گفت تحقیق حاضر نه صرفاً یک رویکرد مقایسه‌ای، بلکه رویکردی تطبیقی است. به این معنا که با برتردانستن موضع عقلانی علامه طباطبایی، آرای ابن تیمیه طبق معیار فکری علامه

بررسی شده و نقاط ضعف رویکرد سلفی وی - مشخصاً در تمایز محکم و متشابه قرآنی - نمایان خواهد شد.

ابن تیمیه و تفسیر مأثور

با رجوع به سخنان صریح ابن تیمیه و پس از دقت در آثار و تعبیری که وی در باب قرآن نگاشته است، می‌توان روش تفسیری وی را استخراج کرد. به نظر می‌رسد روشی که ابن تیمیه در تفسیر قرآن به کار برده است، به شرح زیر است:

الف) تفسیر قرآن با قرآن؛

ب) تفسیر قرآن با سنت؛

ج) تفسیر قرآن با اقوال صحابه و تابعین؛

د) تفسیر قرآن به کمک لغت‌شناسی و استفاده از اشعار مشهور عرب؛

و) نقل اقوال ائمه سلف (که اسلاف صحابه و تابعین، یا همان شاگردان مستقیم و غیرمستقیم آنان هستند) در فهم و تفسیر آیات.

ه) گام نهایی ابن تیمیه ارزیابی و داوری آرای منقول و معرفی قول برگزیده است، که عمدتاً همان قول ائمه سلف است (ابن تیمیه، ۱۴۱۷: ۱۰۵-۱۱۶).

ابن تیمیه در تشریح رویکرد مطلوب خود می‌نویسد: «باید دانست که پیامبر(ص) معانی قرآن را برای صحابه بیان فرمود؛ همچنان که الفاظ آن را نیز بیان کرد. از این رو کلام خداوند متعال که فرمود "تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است، توضیح دهی" این دو مطلب را بیان می‌کند» (همو، ۱۹۷۲: ۳۵).

از نظر ابن تیمیه، در تفسیر قرآن، به ویژه در تفسیر آیات متشابه باید به کلام قرآن عمل کرد و به راسخون در علم رجوع نمود؛ چراکه آنان همان‌طور که مراد از آیات محکم را به نیکی می‌دانند، از رمز و راز آیات متشابه نیز آگاه‌اند (همو، بی‌تا الف: ۱۲۸). ابن تیمیه در جهت تثبیت رویکرد مطلوب خود، به روایتی استناد می‌کند که طبق آن صحابه کبار هر بار پس از نزول ده آیه از قرآن، تعلیم معانی آن آیات را از پیامبر(ص) طلب می‌کردند و در اندیشه عمل به آیات نازل‌شده بودند (همو، ۱۹۷۲: ۳۶). به باور ابن تیمیه، به سبب همین رویکرد صحابه در فهم معانی قرآن بوده است که میان اقوال

صحابه اختلاف چشمگیری وجود ندارد. به بیان وی: «از این رو اختلاف تفسیر میان صحابه بسیار کم بود و اگرچه این اختلاف در میان تابعین گسترش یافت، اما باز هم کمتر از اختلافاتی بود که پس از آنان روی داد. به طور کلی هر چه زمانه شریف‌تر بود، اجماع و ائتلاف و علم و بیان [حقیقت] در آن بیشتر بود» (همان: ۳۷).

در تشریح و تفصیل طریقت صحابه و استمرار آن، ابن تیمیه معتقد است تابعین علم تفسیر و علم سنت را از صحابه آموختند و البته در برخی از مسائل نیز بر اساس استنباط و استدلال سخن گفتند (ابن تیمیه، ۱۹۷۲: ۳۸). از این روی ابن تیمیه با استناد به تاریخ تفسیر و حدیث، اختلاف صحابه را بسیار اندک دانسته و اختلاف مذکور را در تعبیر و نه از نوع تضاد برشمرده است. وی این اختلاف را به دو قسم تقسیم می‌کند: الف) یکی از آنان مقصود خود را با عبارتی متفاوت از صحابی دیگر به کار برده است. این مورد از باب تفاوت اسم و اتحاد مسمی است. از نظر ابن تیمیه این مورد مانند اسماء الله است که اگرچه در لفظ متعددند، در مسمی واحدند و همگی این اسماء بر ذات مسمی و بر صفتی که این اسم بیانگر آن است، دلالت دارند. همچنین اسماء قرآن و اسماء شخص پیامبر که همگی در لفظ متعددند و در مسمی واحد؛ از این رو ممکن است صحابه در تعابیر متعدد، مثلاً صراط مستقیم را به سنت، طریقت عبودیت، یا طاعت خدا و پیامبر (ص) معنی کنند که همگی بر مسمای واحد دلالت دارند.

ب) به این صورت که اسم عامی را در نظر بگیرند و برای معرفی آن به یکی از انواع آن اشاره کنند؛ مانند اینکه یک عجمی از معنای «خبز» سؤال کند و ما در پاسخ به یک تکه نان اشاره کنیم. واضح است که در این مورد منظور نوع نان است نه این نان خاص که مصداقی از آن نوع است. ابن تیمیه این مورد را از باب تعریف به مثال می‌داند. پس ممکن است مفسری برای راحتی خوانندگان یکی از مصادیق آیه را بیان کند و مفسر دیگر به مصداقی دیگر اشاره نماید (همان: ۳۸-۴۴).

در این میان ابن تیمیه به اسباب نزول آیات توجه می‌کند و ملاحظه آن را یکی از طرق اصحاب در فهم معنای آیه می‌داند؛ البته در این میان باید توجه کرد که اگر حتی آیه به مناسبت معین و خطاب به شخص خاص نیز صادر شده باشد، همچنان خطاب

آیه به آن شخص و افرادی است که به منزله او هستند. در این مورد ابن تیمیه اختلاف مفسران اولیه در بیان شأن نزول آیات را به این صورت حل کرده است که ای بسا دو سبب در نزول آیه بوده یا آیه دو بار و به دو مناسبت نازل شده باشد (همان: ۴۷-۴۹).

بنابر گفته‌های بالا می‌توان نتیجه گرفت رویکرد مطلوب ابن تیمیه در تفسیر قرآن همان رویکرد مأثور و مبتنی بر نقل و سلسله احادیث و نهایتاً عمل به سیره صحابه و سلف صالح است. ابن تیمیه علم را به نقل مصدق و استدلال محقق تقسیم کرده و اختلاف اقوال مفسران را به اختلاف نقل یا غیر آن دسته‌بندی کرده است. طبق بیان ابن تیمیه، درباره روایات، به‌ویژه آنچه از غیر معصوم روایت شده است، اختلافاتی میان تابعین پیش آمده است؛ چراکه به تعبیر ابن تیمیه: «نقل گاهی صادق و مطابق واقع است و گاه کذبی است که از سر عمد صاحب آن و یا از روی خطای او صورت گرفته است. خبری که از کذب یا خطای سهوی در امان باشد، بی‌تردید صادق است» (همان: ۶۲).

ابن تیمیه ادامه می‌دهد: «در جایی که حدیث از دو یا چند جهت به ما رسیده باشد و توافقی برای کذب گفتن در میان نباشد و اشتراک آنان در نقل خبر هم از روی اتفاق نباشد، درمی‌یابیم که این خبر صحیح است» (همان).

ابن تیمیه معتقد است: «جمهور اهل علم از طوایف مختلف بر این باورند که اگر خبر واحدی از سوی امت موجب قبول، تصدیق یا عمل امت شده باشد، موجب علم است... و کثیری از اهل کلام در این موضوع با فقها و اهل حدیث و سلف موافق هستند» (ابن تیمیه، ۱۹۷۲: ۶۷).

در جهت نقد رویکردهای فلسفی و کلامی، ابن تیمیه اهل کلام و امثال آنان را کسانی می‌داند که: «از معرفت حدیث و اهل حدیث به دور هستند و میان صحیح و ضعیف آن فرقی نمی‌گذارند و از این رو در صحت احادیث یا در اطمینان به آن تشکیک می‌کنند، در حالی که همان احادیث نزد اهل علم حدیث معلوم و مقطوع می‌باشد» (همان: ۷۴).

پس می‌توان نتیجه گرفت از دیدگاه ابن تیمیه تفسیر عقلانی به شیوه متکلمان و فیلسوفان توجیه ندارد و عملی در برابر رویکرد مطلوب و سیره سلف در تفسیر قرآن است.

ابن تیمیه درباره تفسیر به رأی نیز سخنان قابل توجهی دارد. از نظر وی در جایی که نقل معتبری در کار نیست، سخن گفتن از تفسیر آیه قول به غیر علم خواهد بود. وی به نمونه‌هایی اشاره می‌کند که مفسران در فهم آیه یا یک عبارت از آن یقین نداشته‌اند و از بیان سخن به غیر علم خودداری کرده و تفسیر را مسکوت گذاشته‌اند (همان: ۱۰۶-۱۱۰). به بیان ابن تیمیه «از این رو از ائمه سلف سخنانی بیان شده که در تفسیر، بدون اختلاف، هر جا که علم داشتند سخن گفتند و هر جا که جاهل بودند، سکوت کردند. [تبعیت از] این روش برای همگان واجب است؛ همان‌گونه که سکوت در موضوعی که علم بدان نیست، لازم می‌باشد؛ اما در موضوعی که علم به آن وجود دارد و مورد سؤال واقع می‌شود، باید سخن گفت» (همان: ۱۱۴).

در جهت استمرار بیان به قصد ارشاد امت، وی با بیان اختلافاتی که امت بدان مبتلا هستند، به این نکته می‌پردازد که حتی اگر بدانیم که مردم از منکر دوری نکرده و به منکر بودن آن اعتراف نمی‌کنند، همچنان نمی‌توان از ابلاغ رسالت و بیان علم خودداری کرد (همان: ۱۵۳).

می‌توان نتیجه گرفت ابن تیمیه بر این باور است که:

اولاً سخن انسان - به‌ویژه در تفسیر قرآن - باید مبتنی بر علم باشد.
ثانیاً قول به علم همان قولی است که به سیره سلف و پیش از آن، به بیانات صحابه مستند باشد.

ثالثاً در مواضعی که علم کافی وجود ندارد، باید سکوت کرد و مشخصاً از استحسنات به‌ظاهر عقلانی - که رویکرد فیلسوفان و متکلمان است - پرهیز کرد.
رابعاً در جهت ارشاد امت، به وقت برخوردار از علم باید به‌صراحت سخن گفت و حتی در جایی که مقاومتی هم وجود دارد، باید به بیان سخن حق مداوم بخشید.
با توجه به توضیحات بالا اکنون ذکر این نکته بجاست که ابن تیمیه وجوه یا به عبارتی مراحل تفسیر قرآن را چنین شرح می‌دهد: «وجه اول معرفت [به قرآن]، با دلالت الفاظ و معانی حاصل می‌شود؛ البته به آن نحو که در زبان عربی و عرف محاوراتی آن فهمیده می‌شود. این تفسیر به حسب عادت [و رویکرد متعارف در تفسیر] بر تفاسیر دیگر تقدم دارد. وجه دوم... فهم امر و نهی و حلال و حرام است ... که کسب این علم

به وقت حاجت بر همگان واجب است. وجه سوم که مختص علما است، [فهم] اسباب تنزیل و حقایق تأویل و ناسخ و منسوخ و مجمل و متشابه و خاص و عام و امثال آن است... که همین مسئله در باب فهم عجایب و حکمت‌های قرآن به جایی می‌رسد که نهایتی برای آن نیست؛ اما وجه چهارم که کسی به جز خداوند از آن اطلاع ندارد، همان امور مبهم مانند وقت الساعة... است. اهل سلف در کنار فهم لغت عرب، سعی خود را برای تفسیر در وجه دوم و سوم نیز به کار گرفتند» (ابن تیمیه، ۱۴۱۴: ۷۱-۷۲).

بنابراین ابن تیمیه در عین بیان روش‌شناسی تفسیری خود، به مواضعی که باید عامدانه و عالمانه از تفسیر خودداری کرد و جانب سکوت را برگزید نیز اشاره کرده است. از نظر او در قرآن اسراری وجود دارد که علم آن مختص خداوند است و حتی عالمان امت نیز باید از بیان آن خودداری کنند؛ چراکه کسی اساساً به این قبیل موضوعات قرآنی علم ندارد که بخواهد درباره آن سخنی بر زبان راند. طبق رأی ابن تیمیه گام مطمئن در تفسیر قرآن استفاده از لغت‌شناسی و استناد به تفاسیر متأثری است که از ائمه سلف به مفسران عصر منتقل شده است و البته در ورای این موارد نیز سخنان مبهمی در قرآن کریم وجود دارد که سخن‌گفتن از آن ناروا است و علم آن مختص خداوند است. در بحث از آیات متشابه و در تفسیر صفات خبری خداوند، شماری از مواضع - که طبق باور ابن تیمیه مفسران ملزم به سکوت در آنها هستند - بیان می‌شود.

با اطلاع از مواضع ابن تیمیه در این بخش، مشخص می‌شود توصیف و تسمیه رویکرد ابن تیمیه در تفسیر قرآن به روش «تفسیر متأثر» روا خواهد بود؛ چراکه در نگاه وی مفسران نباید در تفسیر قرآن به منبعی خارج از الفاظ ظاهری و معانی لغوی قرآن و نیز احادیث وارد شده در باب آیات قرآن متکی باشند؛ البته معانی پنهانی هم در برخی از آیات وجود دارد که به توصیه ابن تیمیه مفسران باید درباره آنها سکوت پیشه کنند. ابن تیمیه طرق خارج از این روش تفسیری را همان رویکردهای متکلمان و متفلسفان نامیده و این روش‌ها را با وصف خروج از سیره و غلطیدن به روش مجوس و احیای سیره یونان و... از میدان بحث علمی بیرون رانده است.

علامه طباطبایی و تفسیر درون‌متنی

علامه طباطبایی رویکرد تفسیری خاص خود را دارد که این رویکرد در جامعه علمی امروز ما و در محیط حوزه و دانشگاه شناخته شده است. رویکرد علامه که به «تفسیر قرآن با قرآن» مشهور است، بر مبانی و پیش‌فرض‌های کلامی چندگانه‌ای بنا شده است. این مفروضات کلامی با رجوع به متن قرآن و با اتکای به پشتوانه عقلانی مورد قبول مسلمانان تأسیس شده و تفسیر قرآن به روش علامه طباطبایی را به پیش برده است. اجمالاً به نظر می‌رسد مفروضات کلامی علامه طباطبایی در گزینش روش تفسیر قرآن به قرآن عبارت‌اند از:

(الف) کامل بودن قرآن به‌عنوان یک کتاب آسمانی جامع؛

(ب) بیان آشکار قرآن و نوروبودن این کتاب مبین؛

(ج) امکان برداشت مراد قرآن با دقت در تناسب و تناظر آیات آن؛

(د) عقلانی بودن کلام قرآن و پذیرش آن در صورت صحت و سلامت عقل؛

(و) ناقص بودن رویکردهای عقلی و نقلی محض در برابر رویکرد تفسیری قرآن با

قرآن (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵-۵/۱).

علامه طباطبایی معتقد است: «قرآن کریم مشتمل است بر هدف کامل انسانیت و آن را به کامل‌ترین وجهی بیان می‌کند؛ زیرا هدف انسانیت که با واقع‌بینی سرشته شده، جهان‌بینی کامل و به کار بستن اصول اخلاقی و قوانین عملی است که مناسب و لازمه جهان‌بینی باشد و قرآن مجید تشریح کامل این مقصد را بر عهده دارد» (همو، ۱۳۹۳: ۳۹).

به باور علامه قرآن کریم کتابی جامع است که یک جهان‌بینی کامل، گویا، واقع‌بین و قابل فهم را به بشریت عرضه کرده است؛ از این رو تفسیر و فهم مراد قرآن نباید امری ناممکن یا ممتنع باشد و خصلت آشکارکنندگی قرآن کریم ضمانتی را برای فهم معانی آن فراهم خواهد ساخت. علامه طباطبایی می‌نویسد: «قرآن مجید که از سنخ کلام است مانند سایر کلام‌های معمولی از معنای مراد خود کشف می‌کند و هرگز در دلالت خود گنگ نیست و از خارج نیز دلیلی وجود ندارد که مراد تحت‌اللفظی قرآن جز آن است که از لفظ عربی‌اش فهمیده می‌شود. اما اینکه خودش در دلالت گنگ نیست، زیرا هر

کس به لغت آشنایی داشته باشد از جملات آیات کریمه معنای آنها را آشکارا می‌فهمد؛ چنانکه از جملات هر کلام عربی دیگر معنا را می‌فهمد» (همان: ۴۱-۴۲).

بنابراین به نظر علامه طباطبایی قرآن در دلالت الفاظ خود صراحت دارد و معانی خود را به شکل واضح و آشکار برای عموم مخاطبان بیان کرده است؛ اما همان عقل سلیم و گوش و شنوایی که دلالت ابتدایی و صریح آیات را دریافته است، به مرور طالب معانی دقیق‌تر و عمیق‌تر آیات شده و تلاش برای فهمیدن بیشتر را تداوم می‌بخشد. به بیان علامه طباطبایی: «همین ترتیب یعنی ظهور یک معنای ساده ابتدایی از آیه و ظهور معنای وسیع‌تری به دنبال آن و هم‌چنین ظهور و پیدایش معنایی در زیر معنایی در سراسر قرآن مجید جاری است و با تدبر در این معانی، معنای حدیث معروف که از پیغمبر اکرم مأثور و در کتب حدیث و تفسیر نقل شده است: «إن للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطنا الی سبعة ابطن» روشن می‌شود» (همان: ۴۶).

البته همچنان که گذشت این معانی طولی و بطون متعدد معنایی پس از دلالت واضح و روشن قرآن کریم بر مقاصد اولیه خود هویدا می‌شود؛ یعنی فهم و عقل سلیم آدمی است که آیات قرآن را به مرور فهم کرده و به تدریج به لزوم تأمل و تدبر بیشتر برای درک معانی عمیق‌تر پی می‌برد. علامه طباطبایی می‌نویسد: «روشن است و بدیهی است که اگر آیات در معنای خودشان ظهوری نداشتند، تأمل و تدبر در آنها و همچنین حل اختلاف صوری آنها به واسطه تأمل و تدبر معنا نداشت» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۴۲).

البته باید توجه داشت که علامه نیز مانند ابن تیمیه به سراغ کارشناسان فهم دین و تفسیر قرآن رفته است؛ اما ایشان برخلاف نظر ابن تیمیه - که گره‌گشایی را به عموم صحابه سپرده بود - وظیفه رازگشایی از تعقیدات قرآنی را طبق نص قرآن بر عهده پیامبر اسلام (ص) و جانشینان آن حضرت دانسته است. این رویکرد تفسیری حتی به خارج از مرزهای قرآن نیز تسری یافته است و احادیثی را در تفصیل آیات مجمل قرآن صادر کرده است. به بیان علامه طباطبایی: «و البته آنچه گفته شد منافات ندارد با اینکه پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اهل بیت (ع) عهده‌دار بیان جزئیات قوانین و تفصیل احکام شریعت - که از ظاهر قرآن مجید به دست نمی‌آید - بوده‌اند» (همان: ۴۳).

علامه طباطبایی در بیانی جزئی‌تر شأن تفسیری پیامبر اسلام (ص) و در پی ایشان مقام تفسیری ائمه اطهار (ع) را چنین تقریر کرده است: «پیغمبر اکرم (ص) مبین جزئیات و تفصیل شریعت و معلم الهی قرآن مجید می‌باشد و به موجب حدیث متواتر ثقلین، پیغمبر اکرم (ص) ائمه اهل بیت (ع) را در سمت‌های نامبرده جانشینان خود قرار داده است و این مطلب منافات ندارد با اینکه دیگران نیز با اعمال سلیقه‌ای که از معلمان حقیقی یاد گرفته‌اند، مراد قرآن مجید را از ظواهر آیاتش بفهمند» (همان: ۴۴).

پس علامه طباطبایی نیز مانند ابن تیمیه برای تفسیر مأثور جایگاه قابل توجهی قائل شده است و البته برخلاف ابن تیمیه در معرفی مفسران معتبر، به احادیث متواتر خود پیامبر (ص) استناد کرده است؛ اما علاوه بر این رویکردهای لغوی و مأثور، علامه طباطبایی به عقل نیز اعتماد کرده و نقش آن را در تفسیر قرآن کریم برجسته ساخته است. ایشان در مقدمه *المیزان*، درباره حجیت عقل در تفسیر قرآن بیان جالب توجهی دارد: «خداوند متعال در فهم کتاب خود حجیت عقل را باطل نکرده است. این ابطال چگونه می‌تواند معقول باشد، در حالی که حجیت کتاب الله نیز به کمک عقل ثابت می‌شود» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱: ۶).

نکته دقیقی که علامه طباطبایی بدان التفات یافته است، نقش عقل در تکوین اعتقادات دینی است. در جایی که توحید و عدل خداوند و لزوم بعثت انبیای الهی به کمک عقل ثابت شده است، اتکا به عقل در تفسیر قرآن کریم نیز روا خواهد بود. در واقع رویکرد دین‌شناسانه علامه - که می‌توان آن را به یک تعبیر کلام فلسفی دانست و در ادامه رویکرد خواجه نصیر طوسی و علامه حلی در کتاب *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد* معرفی کرد - مقتضی آن است که عقلانیت نقشی محوری را در اعتقادات و در ادامه در تفسیر قرآن بر عهده بگیرد؛ البته علامه و رویکردی که ایشان از آن دفاع می‌کند، پس از اثبات اصل دین و حقانیت قرآن کریم، به کلمات قرآن کریم وفادار می‌ماند و محوریت تفسیر را نه به عقل خودبسنده و به اصطلاح سکولار، بلکه به متن نورانی قرآن داده است.

از همین رو علامه طباطبایی تأکید می‌کند قرآن نور است و هیچ نوری برای روشن کردن نیازمند نور دیگری نیست و کتابی که به بیان خداوند برای هدایت نازل

شده است، نیازمند هدایت از منبعی خارج از خود نیست (همان)؛ در عین حال باید توجه داشت که رویکرد علامه در این بحث واجد مختصات زیر است:

الف) علامه طباطبایی اصول اعتقادی را بر عقل بنا نهاده است و از همین عقل در تفسیر قرآن بهره می‌گیرد؛ چراکه عقلانیتی که از عهده اثبات اصول اعتقادات برآمده باشد، در تفسیر قرآن کریم نیز مشکلی نخواهد داشت و فهم آیات قرآن برای عقلی که موید اعتقادات دینی است، آسان خواهد بود.

ب) علامه طباطبایی عقل را نه به شکل خودبسنده، بلکه به نحوی که در خدمت فهم مراد روشن قرآن کریم باشد، در تفسیر قرآن به کار می‌گیرد و از این رو رویکرد تفسیری ایشان به هیچ وجه به سمت تفاسیر ذوقی و تحمیلی و استحضانات شخصی (که ابن تیمیه آنها را تفسیر به رأی نامیده بود) نخواهد رفت.

ج) علامه طباطبایی معتقد است نورانیت قرآن کریم دست مفسر قرآن را در کاربرد درست عقل خواهد گرفت؛ پس مفسری که در عین اتکا به ظواهر صریح قرآن، بر عقلانیت خود تأکید ورزد تا معانی هر یک از آیات قرآن را با استناد به دیگر بندهای قرآن دریابد، از اتکا به عقل خود زیان نخواهد دید.

در ادامه مقاله به نقش ویژه عقل در تشخیص محکم و متشابه قرآن از منظر ابن تیمیه و علامه طباطبایی می‌پردازیم.

عقل مشروط در اندیشه ابن تیمیه و کارکرد آن در تشخیص محکم و متشابه

با آنکه از مخالفت ابن تیمیه با عقل فلسفی سخن گفتیم، اما باید توجه داشته باشیم که وی به زعم خود مدافع عقلانیت است و تنها با نوع خاصی از عقلانیت که همان عقلانیت فلسفی است، مخالفت کرده است. وی در باب محکم و متشابه قرآن و کاربرد عقل در تشخیص آن سخنانی دارد که عمدتاً تکرار یک موضع واحد است و کمتر میل به استدلال در آن مشاهده می‌شود. ابن تیمیه معمولاً مواضع خود را با تعابیر خطابی همچون عقل سلیم و فطرت پاک و... بیان می‌کند و در مقام تأیید نیز به نص یا تفسیر سلف از نص قناعت می‌ورزد و از استدلال بهره چندانی نمی‌برد. در همین بحث محکم و متشابه، وی به یک معنای خاص از این واژه اشاره کرده است.

ابن تیمیه یکی از موارد متشابهات را تشابه‌انگاشتن نعمت‌های دنیوی و اخروی به سبب تشابه اسمی میان آنها دانسته است. او به روایتی استناد می‌کند که طبق آن مردم در قیامت شنیدنی‌ها و دیدنی‌هایی را خواهند یافت که مشابه آن در دنیا نبوده است و تأویل آنها نزد خدا و پیامبرش بوده است (ابن تیمیه، بی‌تا ب: ۱۱۷).

چنانکه پیداست ابن تیمیه با مرزبندی میان خدا و خلق و دنیا و آخرت، همه امور مربوط به این دو ساحت را از یکدیگر متفاوت دانسته و اشتراک موجود را اشتراک لفظی و نه معنوی تلقی کرده است. با این حال وی در تشریح این دو ساحت متفاوت از هستی، هرگز به وجودشناسی رایج در فلسفه اسلامی رجوع نکرده است. مقصود همان وجودشناسی‌ای است که در آن، میان جهان مادی و مجرد تمایز ایجاد می‌شود و امر خدا و خلق در جای خاص خود مستقر می‌شود. در این بحث نیز ابن تیمیه با رد علوم منتسب به عقلانیت فلسفی، علم خاصی را معرفی می‌کند که عقلانیت خاصی را نیز به ارمغان می‌آورد. به بیان وی: «علم ممدوحی که کتاب و سنت بر آن دلالت دارند، همان علمی است که میراث انبیا است... این علم بر سه قسم است: علم به خدا، صفات و اسماء او که خداوند سوره اخلاص و آیه الکرسی و امثال آن را نازل کرده است. قسم دوم: علم به امری که خدا از آن خبر داده است... که خداوند آیات قصاص و وعد و وعید و اوصاف بهشت و جهنم را نازل کرده است. قسم سوم: علم به آنچه خداوند بدان امر فرموده که این امور به قلوب و جوارح تعلق گرفته و... علم به اصول ایمان و قواعد اسلام خوانده می‌شود و اعمال ظاهری را هم در بر می‌گیرد و این علم در کتب فقها مندرج است» (همو، ۱۹۹۳: ۲۱۷).

از این رو ابن تیمیه علم و عقلانیت مشروع را از کتاب و سنت می‌گیرد. عقلانیتی که او در پی آن است، به شرطی وافی به مقصود است که در مسیر کلام قرآن و ظواهر آیات حرکت و از تأویل و تعطیل پرهیز کند. ابن تیمیه مقصود خود را چنین بسط داده است: «ائمه سلف می‌دانستند که مرض تعطیل خانمان سوزتر از مرض تشبیه است. از این رو این گفتار مطرح شد که اهل تعطیل کورند و اهل تشبیه شب‌کور! اهل تعطیل عدم را می‌پرستند و اهل تشبیه صنم را! به همین سبب توجهشان به ذم جهیمه معطله بیش از ذم مشبهه ممثله بود؛ با آنکه هر دو گروه را مذموم می‌شمردند» (همو، ۱۴۲۵: ۳).

ابن تیمیه بر اساس روشی بین تعطیل و تشبیه، آیات متشابه و صفات خبری خداوند را نه بر سیاق سلب و نفی و سکوت محض، و نه در مسیر تشبیه و تشابه میان خدا و خلق، بلکه از طریق اقرار به تفاوت مطلق ولی غیرقابل توضیح میان خدا و خلق تشریح می‌کند.

بر همین اساس، چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، ابن تیمیه بر اساس آیه «الرحمن علی العرش استوی»^۳ بر این باور است که خداوند در مکان جای گرفته و دارای جهت است. همچنین بر اساس نظر وی، به سبب خصلت جسمانی بهشت در قرآن و حضور خداوند در این مکان، به‌ناچار باید از تأویل این قبیل آیات به زبان اهل فلسفه و معتزله دوری کرد؛ البته این همه به خالقیت خداوند ضرری وارد نمی‌کند و شأن خدایی او را مخدوش نمی‌کند (همان: ۲۹).

از سخنان ابن تیمیه پیدا است که وی هرچند از تشبیه‌گريزان است، عملاً با جسمانی‌دانستن خداوند و صفات و قلمرو وی، مسیر تشبیه خدا به خلق را طی کرده است. همچنین نفرت او از تعطیل، مانع از آن نشده که وی نیز توضیح کیفیت ممتاز صفات الهی را به سکوت و تعطیلی عملی منتهی کند. چنان‌که گذشت ابن تیمیه به عقلانیت و فطرتی باور دارد که حجاب مفاهیم و عقلانیت فلسفه و متکلمان معتزله را در هم می‌شکند و پوینده خود را به شناخت درست خداوند بر اساس موازین شریعت رهنمون می‌کند. ابن تیمیه در این موضوع می‌نویسد:

نفس بر حسب فطرت خود، هنگامی که به حال خود باشد، به خداوندی خداوند اقرار کرده، به محبت او میل کرده و روی به جانب بندگی آورده و شریکی برای خدا قائل نمی‌شود؛ اما آنچه نفس را فاسد می‌کند، القانات شیاطین از جن و انس است که برای هم [اندیشه] باطل را وحی می‌کنند. خداوند متعال فرمود: و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم، گفتند چرا گواهی دادیم تا مبدا روز قیامت بگوئید ما از این [امر] غافل بودیم. یا بگوئید پدران ما پیش از این مشرک بوده‌اند و ما فرزندان پس از ایشان بودیم، آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان انجام داده‌اند، هلاک می‌کنی^۴ (ابن تیمیه، ۱۴۰۰: ۶۴).

در حقیقت ابن تیمیه با تمرکز بر فطرت انسان و با معرفی آن به‌عنوان بهترین راه برای شناخت خداوند، راه را برای عقل آدمی می‌بندد. چنان‌که پیش‌تر مشاهده شد، گرایش او به تفسیر قرآن و آیات متشابه آن بر مبنای سیره سلف و تأکید بر ترجیح روایات ضعیف بر عقلانیت استدلالی نیز گامی در جهت تضعیف همین نوع از عقلانیت است. ابن تیمیه در توضیح مشرب کلامی - تفسیری خود به نقل این حدیث می‌رسد که انسان در هر چه به جز ذات خداوند مجاز به اندیشیدن است (ابن تیمیه، ۱۴۲۵: ۸۳)؛ اما راهی که او برای اندیشه اعلام می‌کند، با ادعای او در این موضع متفاوت است. وی از طرفی عقل را آزاد می‌شمارد و از طرف دیگر بیان اهل فلسفه را نه با بیان عقلانی و مستدل، بلکه با مشرب جدلی و با اتکای به سیره سلف که اعتبار آن مورد تأمل است، مردود می‌شمارد.

در ادامه بحث از صفات خداوند و روش صحیح فهم و تفسیر و تأویل آن، ابن تیمیه بر این باور است که خداوند فرستادگان خود را به بیانی که جنبه اثباتی شناخت خدا در آن زیاد است و جنبه نفی در آن اندک است، نازل کرد (اثبات مفصل و نفی مجمل). این در حالی است که مشرکان و اتباع آنان برعکس سخن گفته و در شناخت خداوند نفی مفصل و اثبات مجمل کرده‌اند (ابن تیمیه، ۱۴۲۵: ۱۳۰).

چنان‌که گذشت اثبات مفصلی که ابن تیمیه از آن سخن گفته، در حد همین عبارت است که میان خدا و خلق، تفاوت در مسمی و تشابه در اسامی صفات وجود دارد. نفی مجمل ابن تیمیه نیز شامل سکوت وی در سخن گفتن از چگونگی این تفاوت است.

ابن تیمیه به رد سخن مشهور فلاسفه - مشخصاً فخر رازی^۵ - پرداخته است. طبق ادعای فلاسفه، «جمهور عقلا معتقدند خداوند در عالم نیست و بیرون از آن هم نیست». این تیمیه در نقد این سخن می‌نویسد: «اگر منظور این است که خداوند نه بر عرش است و نه فوق عرش، باید گفت که این سخن را هیچ‌یک از انبیا و رسل بیان نکرده‌اند و این در حالی است که آنان اکمل خلق در علم و عمل هستند؛ از این رو سخن فوق در هیچ‌یک از کتب به جای مانده از انبیا از نبی خاتم گرفته تا انبیای پیش از وی، یافت نمی‌شود، بلکه آنچه از ایشان موجود است، سخنی در مخالفت با بیان [فلاسفه] است....»

همچنین این قول نه از سوی ائمه سلف... و نه از سوی عوام مؤمنین که بر فطرت پاک خود پایدار مانده‌اند، تأیید نمی‌شود» (همان: ۳۸-۳۹).

بنابراین ابن تیمیه موضوعی علمی و عقلانی را نه با بیان و استدلال عقلانی، بلکه با استناد به سه موضع جدلی به عقب رانده است. در موضع نخست، وی با توقف در منصوصات و ظواهر، کلام فلاسفه را به جهت بی‌بهره‌بودن از تأیید صریح از سوی دین مردود می‌شمارد. در موضع دیگر نیز ابن تیمیه با ارجاع به سیره سلف نتیجه می‌گیرد که سخن فیلسوفان باطل است. موضع سوم هم به دو وضع قبلی اضافه می‌شود که در آن ابن تیمیه با ارجاع به فطرت مخاطبان از آنان اقرار می‌گیرد که سخن فیلسوفان باطل است؛ از این رو در بحث رؤیت خداوند، ابن تیمیه معتقد است چون مدعیان تفکر به امتناع عقلی رؤیت رسیده‌اند، کلام خدا را تأویل کرده‌اند. وی می‌پرسد بر چه اساس این گروه با عقل خود به میزان کلام الهی تبدیل شده‌اند (همو، بی‌تا ج: ۲۳)؛ در نتیجه او در تفسیر آیه «الرحمن علی العرش استوی»^۶ به صراحت می‌نویسد:

اگر منظور این است که خداوند نه بر عرش است و نه فوق عرش، باید گفت که این سخن را هیچ‌یک از انبیا و رسل بیان نکرده‌اند و این در حالی است که آنان اکمل خلق در علم و عمل هستند؛ از این رو سخن فوق در هیچ‌یک از کتب به جای مانده از انبیا از نبی خاتم گرفته تا انبیای پیش از وی، یافت نمی‌شود، بلکه آنچه از ایشان موجود است، سخنی در مخالفت با بیان [فلاسفه] است.... همچنین این قول نه از سوی ائمه سلف... و نه از سوی عوام مؤمنین که بر فطرت پاک خود پایدار مانده‌اند، تأیید نمی‌شود (ابن تیمیه، ۱۴۲۵: ۳۸-۳۹).

این در حالی است که در مجموعه سخنان فیلسوفان مسلمان استدلال‌های مستحکمی بر ردّ هر گونه توهم جسمانیت در مورد خداوند، ارائه شده است. بی‌توجهی ابن تیمیه در نقد روشمند و مستدل بیانات اصحاب تعقل در باب صفات الهی، وی را در ترسیم یک نوع خاص از عقلانیت که شاید بتوان خوشبینانه آن را عقلانیت درون‌دینی نام نهاد، استوارتر ساخته است.

عقل معیار و فهم محکم و متشابه قرآن از نگاه علامه طباطبایی

پس از بیان مواضع ابن تیمیه درباره عقلانیت، به تشریح سخن علامه طباطبایی در این موضوع پرداخته و نقش عقل در تمایز محکم و متشابه از منظر ایشان بررسی خواهد شد. علامه طباطبایی در ترسیم دو نظام موجود در جهان هستی، بر عقلانیت، اختیار و انتخاب آدمی تأکید می‌کند و در عین حال تجرد ساحت الهی را نیز در نظر دارد. ایشان می‌نویسد:

دانستیم که دو نظام وجود دارد، یکی ثابت که تغییری در اجزای آن راه ندارد، و دیگری متحول با اجزای ثابت؛ و نیز دانستیم که وجود یکی از این دو نظام، وجود دیگری را ابطال نمی‌کند و مزاحمتی با آن ندارد، در نتیجه این توهم برطرف می‌گردد که تقدم قضا و قدر و لزوم به وقوع پیوستن آنچه خداوند در لوح محفوظ نگاشته است که مصون از تغییر و تبدیل می‌باشد و نیز اینکه هر موجودی لزوماً به آنچه مقتضای سعادت و شقاوت ذاتی اوست، خواهد رسید، اموری است که با صحت تکلیف و ترتب پاداش و کیفر بر آن، ناسازگار می‌باشد؛ زیرا تکلیف حقیقی نیاز به اختیار حقیقی دارد که به واسطه آن انجام دادن کار و ترک آن، هر دو ممکن باشد (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۱۳۸-۱۳۹).

بنابراین از نگاه علامه عقلانیت و اختیار لازمه رشد انسان و شرط ضروری برای هر گونه معرفت‌ورزی و زندگی بر مدار روابط انسانی است. این حق را خداوند به رسمیت شناخته است و انسان نیز به مدد همین قوه عقلانی - اعم از عقل نظری و عملی - امور زندگی خود را سامان می‌دهد. از نگاه علامه طباطبایی:

انتخاب کارها بر اساس خوبی و بدی و نتایج و اهداف صورت می‌گیرد، و افعال آدمی در تحققش به این امور نیازمند است؛ همان‌گونه که مواد به واسطه استعدادهايش، امکان حرکت و تبدیل به این غایت یا آن غایت را می‌یابد و تنها به واسطه احاطه نوع استعدادهاى متناسب با یک غایت و ابطال استعدادهاى غایت دیگر، آن غایت تعیین می‌یابد، و چه بسا یک جانب به تمامیت رسد؛ اما جانب دیگر در تضاد با او باشد و مزاحم آن گردد و بر آن

چیره شود و ابطالش کند و تنها تفاوت انسان با مواد دیگر در علم و آگاهی است. انسان پس از فراهم بودن دیگر اسباب، بر اساس علم انتخاب می‌کند (همان: ۱۴۰).

در حقیقت علامه طباطبایی تأکید می‌کند وجه ممتاز آدمی علم و آگاهی اوست و این علم و آگاهی نه تنها قبیح یا در برابر تعالیم دینی نیست، بلکه قوه‌ای برای کسب معرفت، تمایز حق و باطل در مقام نظر و عمل و حرکت به سمت زندگی سعادت‌مند است. همین قوه ادراکی و عقلانی که علم و آگاهی ممتاز را در انسان پدید آورده است، در مقام شناخت خداوند و صفات او و نیز در مقام فهم و تفسیر و تأویل آیات الهی نیز به یاری انسان می‌آید و بصیرت ممتازی را در خداشناسی به انسان هدیه می‌دهد. علامه طباطبایی با تأملات عقلانی خود - که برگرفته از مضامینی روشن در تاریخ اندیشه عقلانی اسلام است - خدایی را به ما می‌شناساند که در مرتبه خاصی از ساحت وجود به نحو ممتاز و عاری از همتا قابل شناخته شدن است. به بیان علامه طباطبایی: «ذات اقدس اله، مرکب از اجزای عقلی و یا وهمی و یا خارجی نیست؛ لذا ذاتش بسیط می‌باشد و از این جهت احد است... از آن جهت که شریک، همسر و فرزندی ندارد و از آن جهت که همه نام‌هایش یک مصداق دارد - که همان ذات مقدس اوست - گرچه مفاهیمشان گوناگون است، واحد می‌باشد. و از آن جهت که ذات او، به خودی خود و برای خود و در همه شرایط، ثابت است، حق می‌باشد. و از جهت حضور ذاتش و روشن بودن آن برای خودش و حضور دیگر موجودات نزد او، عالم و علیم می‌باشد. و خداوند علیم، از آن جهت که نزد همه جهات ذات معلوم، وجود دارد، محیط می‌باشد. و از آن جهت که در آنجا حضور دارد، شهید است» (همان: ۶۲-۶۳).

چنان‌که پیداست، علامه طباطبایی با تفسیر صفات ذاتی و فعلی خداوند، مرتبه خاص خدایی را به ما معرفی می‌کند. در این تفسیر، خداوند به نحو ممتازی از واحدیت و احدیت در ذات برخوردار است و در مقام برخورداری از صفات نیز به سبب بساطت و فراگیری ذاتش تمام صفات ایجابی و ثبوتی را به شکل ممتاز در ملکیت خود دارد؛ از این رو باید توجه داشت که الفاظ مشترکی که در توصیف خدا و

بندگان به کار می‌رود، در عین اشتراک در لفظ از حیث دامنه معنایی لزوماً تشکیک‌پذیر هستند و چنان‌که گفته شد، باید این الفاظ را - به تبع بحث وجود در حکمت صدرایی - مشترک معنوی دانست. به بیان علامه طباطبایی: «اگرچه ممکن است، ما تنها بر اساس کلمات خود خدا، یعنی قرآن کریم درباره خدا صحبت کنیم، اما به این معنا نیست که عبارتی که در توصیف مخلوقات به کار می‌رود، مانند همان عباراتی است که در مورد خدا استفاده می‌شود» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵۱).

اینکه چرا این الفاظ به‌ناچار به صورت مشترک میان خدا و خلق به کار رفته‌اند، به محسب زبانی عالم ماده باز می‌گردد. عالمی که در آن مجردات جز به مدد الفاظ زبانی، امکان انعکاس ندارند و از این جهت کلام خداوند در قرآن نیز در مواقع خاص از الفاظ مشترک میان خدا و خلق بهره می‌گیرد. علامه طباطبایی می‌نویسد: «این حقایق و معنویات به حسب حقیقت در قالب بیان لفظی نمی‌گنجند. تنها کاری که از ساحت غیب شده، این است که با این الفاظ به بشریت هشیاری داده شده که با ظواهر اعتقادات حقه و اعمال صالحه، خودشان را مستعد درک سعادت می‌کنند که جز اینکه با مشاهده و عیان درک کنند، راهی ندارد و روز قیامت و ملاقات خدا است که این حقایق به طور کامل روشن و هویدا می‌شود» (همو، ۱۳۹۳: ۶۴).

کارکرد عقل آدمی در حقیقت در تشخیص وجه تمایز میان خدا و خلق برجسته می‌شود. جایی که عقل به صفات خداوند به‌عنوان حقایقی متناسب با ذات خداوند نظر می‌کند و این صفات را به صورت مشترک معنوی درک می‌کند. در عین حال یکی از مؤلفه‌های مهم در فهم و تفسیر آیات خداوند و تأویل صحیح آنها، رجوع به سخن کسانی است که از سوی خود قرآن برای تفسیر درست قرآن معرفی شده‌اند. به بیان علامه طباطبایی: «به دلالت خود قرآن مجید، بیان پیغمبر اکرم (ص) و اهل بیت گرامش... در تفسیر آیات قرآنی حجیت دارد» (همان: ۸۷).

بنابراین از منظر ایشان عقل انسان به شکل مستقل به شناخت ذات و صفات الهی دست می‌یابد و البته در تأیید و تقویت یافته‌های عقلانی، سخن مفسران واقعی قرآن کریم نیز حجیت معرفتی خاص خود را دارد. انسان با رجوع به عقل خود ساحت ممتاز حق تعالی را درک می‌کند و با پی‌بردن به امتیاز خدا از خلق، به فهم آیات قرآن و

تشخیص مواضع محکم و متشابه آن روی می آورد. در حقیقت عقلانیتی که علامه طباطبایی در شناخت خدا و روش تفسیر کلام خدا در پیش گرفته است، در فهم مواضع محکم و متشابه قرآن نیز به یاری مفسر می آید.

نتیجه گیری

در بحث از روش تفسیری ابن تیمیه و علامه طباطبایی، نتایج زیر قابل ذکر است:
الف) در نگاه ابن تیمیه مفسران نباید در تفسیر قرآن به منبعی خارج از الفاظ ظاهری و معانی لغوی قرآن و نیز احادیث وارد شده درباره آیات قرآن متکی باشند؛ البته معانی پنهانی هم در برخی از آیات وجود دارد که به توصیه ابن تیمیه مفسران باید درباره آنها سکوت پیشه کنند. ابن تیمیه طریقتی خارج از این روش تفسیری منتسب به سلف را همان رویکرهای متکلمان و متفلسفان نامیده و این روش ها را با وصف خروج از سیره و غلطیدن به روش مجوس و احیای سیره یونان و ... از میدان بحث علمی بیرون رانده است.

ب) علامه طباطبایی اصول اعتقادی را بر عقل بنا نهاده است و از همین عقل در تفسیر قرآن بهره می گیرد؛ چراکه عقلانیتی که از عهده اثبات اصول اعتقادات برآمده باشد، در تفسیر قرآن کریم نیز مشکلی نخواهد داشت و فهم آیات قرآن برای عقلی که مؤید اعتقادات دینی است، آسان خواهد بود. علامه طباطبایی عقل را نه به شکل خودبسند، بلکه به نحوی که در خدمت فهم مراد روشن قرآن کریم باشد، در تفسیر قرآن به کار می گیرد و از این رو رویکرد تفسیری ایشان به هیچ وجه به سمت تفاسیر ذوقی و تحمیلی و استحسانات شخصی (که ابن تیمیه آنها را تفسیر به رأی نامیده بود) نخواهد رفت. علامه معتقد است نورانیت قرآن کریم دست مفسر قرآن را در کاربرد درست عقل خواهد گرفت. پس مفسری که در عین اتکای به ظواهر صریح قرآن بر عقلانیت خود تأکید ورزد تا معانی هر یک از آیات قرآن را با استناد به دیگر بندهای قرآن دریابد، از اتکای به عقل خود زیان نخواهد دید.

نتایج بالا، با ورود به بحث محکم و متشابه قرآن و نقش عقل در تشخیص آنها به

ترتیب زیر توسعه می یابد:

الف) در تفسیر محکمت و متشابهات قرآنی، ابن تیمیه با توقف در منصوصات و ظواهر، تفاسیر عقلانی را به جهت بی‌بهره‌بودن از تأیید صریح از سوی دین و ناسازگاری با فهم سلف باطل می‌شمارد و در تأیید این ابطال از فطرت مخاطبان خود کمک می‌گیرد. در تمام این موارد ابن تیمیه بر ظاهرگرایی محض و پرهیز از تعمق عقلانی در مورد آیات متشابه تأکید می‌کند و در حقیقت فطرتی را تجویز می‌کند که به سکوت و پذیرش بدون تأمل دعوت می‌کند.

ب) در مقابل رویکرد ظاهرگرای ابن تیمیه، از منظر علامه طباطبایی عقل انسان به صورت مستقل به شناخت ذات و صفات الهی دست می‌یابد و البته در تأیید و تقویت یافته‌های عقلانی، سخن مفسران واقعی قرآن کریم نیز حجیت معرفتی خاص خود را دارد؛ برای نمونه، در سخن متکلمان عقل‌گرا استدلال‌های مستحکمی بر رد جسمانیت خداوند ارائه شده است، که همین استدلال عقلانی، دست مفسر را در تفسیر آیات متشابه قرآن گرفته و او را هم از سکوت جاهلانه درباره ظواهر دین و هم از سخن ناسازگار با مضامین دین برحذر می‌دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ (نحل: ۴۴).
۲. مطلب بالا تقریر و تلخیص نویسنده از بیانات علامه طباطبایی در مقدمه تفسیر المیزان است.
۳. طه: ۵.
۴. «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ. أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» (اعراف: ۱۷۲-۱۷۳).
۵. ابن تیمیه کتاب نقض اساس التقدیس را در رد کتاب اساس التقدیس فخر رازی نوشته است.
۶. طه: ۵.

منابع

- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۱۷)، *تفسیر آیات اشکلت*، ج ۱، ریاض: مکتبه الرشد.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (بی تا الف)، *تفسیر سورة الاخلاص*، تصحیح: طه یوسف شاهین، قاهره: دار الطباعة المحمدية.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (بی تا ب)، *الحسنة و السيئة*، تقدیم: محمد جمیل غازی، [بی جا]: [بی نا].
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (بی تا ج)، *الفتوى الحموية الكبرى*، [بی جا]: [بی نا].
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۹۹۳)، *فقه التصوف*، بیروت: دار الفكر العربي.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۱۴)، *قاعدة في فضائل القرآن*، تحقیق: سلیمان بن صالح القرعاوی، [بی جا]: [بی نا].
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۹۷۲)، *مقدمة في اصول التفسير*، بیروت: دار مکتبه الحياة.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۲۵)، *نقض اساس التقديس*، مدینه: مکتبه العلوم و الحكم.
- طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۵)، *رسائل توحیدی*، ترجمه و تحقیق: علی شیروانی، قم: بوستان کتاب، ج ۴.
- طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۳)، *قرآن در اسلام*، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب، ج ۷.
- طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۰)، *گلچینی از معارف تشیع*، تنظیم: ویلیام چیتیک، ترجمه سیدهادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب.
- طباطبائی، محمدحسین (۱۴۱۷)، *الميزان في تفسير القرآن*، ج ۱، بیروت: مؤسسة الاعلمی.